

## ستاره جدید

وقتی شیخ احمد به طهران رسید، عده بیشماری از بزرگان و دانشمندان به دستور فتحعلی شاه قاجار به استقبال او رفتند. اما شیخ در بند آنان نبود برای شیخ طهران پیامی خوش داشت. پیام از چیزهایی که شیخ سالها انتظارشان را می کشید. شیخ حیران به آسمان می نگریست و به دنبال ستاره جدیدی می گشت. باید در این شهر اتفاقی عظیم افتاده باشد.

هر آوای اذانی خیال شیخ احمد را با خود به گلدسته ها می برد. کدام مؤذن آیا ظهور ستاره جدیدی را در آسمان ندا خواهد کرد؟ یک روز شاید نسیمی شاید رسولی شاید مؤذنی و شاید فرشته ای به شیخ از آن عطر عجیب خبر داد. در گوشه ای از طهران در میان خانواده یکی از وزرای مشهور ایران طفل کوچکی به دنیا آمده بود. هیچ کس اهمیت این موضوع را نمی دانست. این طفل حضرت بهاء الله نام داشت. شیخ که ستاره جدیدش را در آسمان یافته بود آرزو داشت همیشه در طهران بماند. ولی نمی توانست و مجبور شد شهر محبوب خود را ترک کند. شیخ به درگاه خداوند مناجات کرد تا ستاره جدید خود را محافظت فرماید. با سختی طهران را وداع گفت و به طرف کرمانشاه به راه افتاد. در کرمانشاه عده زیادی در کلاس او حاضر شدند و شیخ با آنها از روزهای عظیمی که در پیش است صحبت می کرد و از آنها می خواست خود را برای آن روز آماده کنند. ولی از میان آنها فقط سید کاظم سخنان شیخ را می فهمید و همدم او بود. اقامت شیخ احمد در کرمانشاه مدت زیادی طول کشید. ولی بعد از چندی دوباره به کربلا بازگشت. دیگر همه درس هایش را داده بود و با همه از رازهایش صحبت کرده بود. حالا وقت آن بود که با خودش و خدای خودش تنها باشد. برای آخرین بار از کربلا خارج شد و برای زیارت خانه خدا به طرف مکه و مدینه به راه افتاد. قبل از خروج از کربلا سید کاظم را جانشین خود معرفی کرد. سید کاظم تقاضا کرد به او اجازه دهند که همراه ایشان به مکه برود ولی شیخ فرمودند: وقت را از دست مده و هر ساعت را غنیمت بدان باید شب و روز کوشش کنی تا پرده هایی را که جلوی چشم مردم را گرفته از میان برداری. ساعت موعود نزدیک است. آن ساعتی که من از خدا درخواست کرده ام که در آن وقت نباشم. از خدا می خواهم تو را هم از سختیهای آن روز مهیب نجات بخشد. چون ما نمی توانیم شدت آن روزها را تحمل کنیم.



کسان دیگری برای آن روز معین شده اند. آنها کسانی هستند که قلبهایشان از توجه به این دنیا پاک و منزّه است و خداوند به آنها کمک می کند. آن وقت سید کاظم را به خدا سپرد و او را تنها گذاشت. روز موعود خیلی نزدیک بود.

شیخ احمد هم خیلی پیر شده بود و از خدا خواسته بود که در آن روز سخت در دنیا نباشد. شاید به دلیل این که در آن دنیا کار مهمتر داشت. در هشتاد و یک سالگی از این دنیا رفت و قبرش در مدینه نزدیک مرقد حضرت رسول علیه السلام است.



2/122